تأثیر حکمت سینوی بر نظریّهٔ شعر عربی

(مطالعهٔ موردی منهاج البلغای حازم قرطاجنی)

هادی رضوان*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان

(۱۲۸-۱۱۱)

تاریخ دریافت: ۰۸/ ۱۳۹۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۹/۰۹

چکیده

«منهاج البلغاء و سراج الأدبا»ی حازم قرطاجنی را می‌توان یکی از تأثیرگذارترین آثار در بلاغت و نظریّهٔ شعر عربی به شمار آورد. اگرچه حازم در محیطی متأثّر از فلسفهٔ ابن رشد پرورش یافته و با یک واسطه شاگرد او نیز به حساب می‌آید، امّا او در این کتاب – که سبکی فلسفی بلاغی دارد– در پایه گذاری و بیان نظریّهٔ شعر عربی کاملاً متأثّر از ابن سیناست. او در کتاب خود بی آنکه نامی از ابن رشد ببرد، بارها عبارات ابن سینا را نقل می‌کند و در مسائلی چون محاکات، تخییل، وزن و صدق و کذب، آرای او را مبنای کار خود قرار می‌دهد. حازم در کتاب منهاج البلغاء به دنبال محقق ساختن وعدهٔ ابن سینا در بنیان‌گذاری دانش محض شعر است. این مقاله میزان تأثیر پذیری حازم از مکتب سینوی را مورد بررسی قرار می‌دهد، به بیان مهمترین عناصر شعری از دیدگاه ابن سینا و حازم می‌پردازد و به تفاوت‌های موجود در آرای آن دو اشاره می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نظریّهٔ شعر عربی، حازم قرطاجنی، تخییل، وزن، محاکات، حکمت سینوی، ابن‌سینا.

*پست الکترونیک نویسنده: hadirezwan@yahoo com

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

مکتب ابن سینا را می‌توان از تأثیرگذارترین مکتب‌ها در تاریخ پر فراز و نشیب فلسفهٔ اسلامی به شمار آورد. چنین تأثیری از یک سو تنها به شرق عالم اسلام منحصر نشده و از دیگر سو، تنها در دایرهٔ فلسفه و علوم عقلی محدود نگشته است.

اگر چه به عقیدهٔ بسیاری از مستشرقان، ابن رشد خاتم فلاسفهٔ دنیای عرب به شمار می‌آید و بی‌گمان بسیاری از حکمای مسلمان و به خصوص فلاسفهٔ اندلس و غرب دنیای اسلام – مانند ابن باجه و ابن طفیل- از نگاه برهانی صرف او متأثر بوده‌اند، امّا واقعیت آن است که ظهور این مکتب نتوانست نقش آفرینی حکمت سینوی را چندان تحت تأثیر قرار دهد.

نهضت فکری ابن رشد به دفاع از مکتب ارسطو مشهور است و البته این کار با نگارش «تهافت التّهافت» توسط خود ابن رشد آغاز شد. امّا در حقیقت ابن رشد بیشتر شارح افکار و آثار ارسطو است (رنان، ۱۹۵۷: ۷۱). در مقابل حکمت سینوی تنها به برهان محض بسنده نمی‌کند و می‌کوشد تا میان بیان، برهان و عرفان تعادل و توفیقی برقرار سازد. به عبارتی مکتب ابن سینا در روش و منهج با مکتب ابن رشد دو تفاوت عمده دارد: اول آنکه ابن سینا با نگاهی انتقادی به فلسفهٔ ارسطو می‌نگرد؛ و دوم آنکه ابن سینا در شناخت، علاوه بر عقل، به منابع دیگری مانند کشف، الهام و وحی معتقد است (ابن سینا، ۱۹۸۳: ۱۱۳) و درست به همین دلیل است که او با ذوق هم میانه‌ای دارد.

طبیعی است که در اندلس و غرب دنیای اسلام، بسیاری از اندیشمندان در شاخه‌های گوناگون علوم، از مکتب فلسفی ابن رشد متأثر بوده‌اند که از آن جمله می‌توان به ابن زهر[۱] در علوم طبیعی، ابن مضاء[۲] در نحو، شاطبی[۳] در اصول فقه و ابن خلدون در تاریخ اشاره کرد. در علوم بلاغی و نقد ادبی نیز حازم قرطاجنی را از نظر فرهنگی و شیوهٔ نقد می‌توان در همین دایره قرار داد. امّا نکتهٔ جالب توجه آن است که او در بیان نظریّهٔ شعر عربی در کتاب معروفش «منهاج البلغاء»، کاملاً متأثّر از مکتب ابن‌سینا است و در این زمینه بارها به فن شعر ابن سینا اشاره می‌کند (ر. ک: القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴). او با آنکه در محیطی کاملاً متأثّر از مکتب

www.SID.ir

ابن رشد پرورش یافته، در کتاب تأثیرگذار و مهم او نامی از ابن رشد و شرح او بر «فنّ شعر» ارسطو نیست.

نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با روش توصیفی – تحلیلی، تأثیرپذیری این نظریّه پرداز بزرگ بلاغت و شعر عربی را از مکتب سینوی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و به دنبال پاسخ به سؤالات زیر باشد:

۱- حازم قرطاجنی تا چه اندازه در بیان نظریّهٔ خود متأثّر از ابن سینا است؟

۲- مهمترین عناصر شعر از دیدگاه ابن سینا و حازم کدامند؟

۳- حازم قرطاجنی تا چه اندازه نظریّهٔ ابن سینا را اصلاح و تکمیل کرده است؟

منابع اصلی این پژوهش کتاب منهاج البلغای حازم قرطاجنی و برخی آثار فلسفی ابن سینا – و به خصوص «فنّ شعر» کتاب شفا- است.

حازم قرطاجنی و کتاب «منهاج البلغاء و سراج الأدباء»

منابع تاریخیی که از تاریخ اندلس و مغرب اسلامی سخن گفته‌اند، تذکره‌ها و شرح حال‌ها و حتی کتاب‌های ادبی و نقدی، معلومات چندانی در مورد حازم قرطاجنی به دست نمی‌دهند. محقّق کتاب «منهاج البلغاء» هم به این نکته اشاره کرده است (ر. ک: القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۳۳و۵۳). حازم بن محمّد بن حسن بن محمّد بن حازم در سال ۶۰۸ هـ (۱۲۱۱م) در قرطاجنهٔ اندلس(اسپانیای کنونی) متولد شد (الفیروزآبادی، ۱۴۰۷: ۱۲). پدر او قاضی شهر قرطاجنه بود و به همین دلیل او سالیان نخستین زندگی خود را در رفاه و آسایش گذراند. چون به سن جوانی پای گذاشت، مانند دیگر همسالانش به تحصیل علوم عربی و شرعی همت گماشت و در محضر استادان بزرگ شهر «مرسیّه» و به خصوص «طرسونی»[۴] و «عروضی»[۵] دانش آموخت تا آنکه سرآمد همگان شد (الأخضري، ۲۰۰۵: ۲۰). او در فقه، چون پدر بر مذهب مالک، در نحو چون دیگر علمای اندلس بر مذهب بصریان، حافظ حدیث، راوی ادب و فراتر از آن شاعری سخنور بود که از او قطعه‌های شعری فراوان بر جای مانده است (همان: ۲۰) .

علاوه بر این، او برای کسب دانش به شهرهای غرناطه و اشبیلیّه- که از مراکز علمی

Archive of SID

www.SID.ir

آن زمان به شمار می‌آمدند – آمد و شد می‌کرد و سرانجام در محضر دانشمند بزرگ زمان ابوعلی شلوبین[۶] مشغول آموختن شد.

شلوبین در شاگرد خود، نشانه‌هایی از هوش و استعداد ملاحظه کرد و به همین دلیل او را بر آموختن علوم عقلی و حکمت تشویق نمود. او در محضر استاد، علاوه بر کتاب سیبویه و سایر منابع مهم لغوی و نحوی، فلسفه، منطق، خطابه و شعر آموخت. شلوبین که خود از شاگردان ابن رشد بود، مطالعهٔ کتاب‌های فلسفی را به حازم پیشنهاد کرد و او از این راه با افکار و آثار فیلسوفان بزرگ از جمله ارسطو، ابن رشد، فارابی و ابن سینا آشنا شد.

حازم پس از مدّتی از اندلس به مغرب و سپس به تونس هجرت کرد و سرانجام پس از سال‌ها تدریس و تحقیق در سال ۶۸۴ هـ(۱۲۸۵م) وفات یافت (الزركلي، ۲۰۰۲: ۱۵۹).

حازم علاوه بر آثار شعری- که قصیدهٔ مقصورهٔ او مهمترین آن است- در نحو، نقد و بلاغت هم تألیفاتی داشته که از آن میان، کتاب «منهاج البلغاء و سراج الأدباء» از اهمیت فراوان برخوردار است. بخش اوّل این کتاب از میان رفته و در دسترس نیست. نقل قول‌های به جای مانده در آثار دیگران، حاکی از آن است که او در این بخش به مسائلی چون تشبیه، ترتیب کلام، اصوات، حروف و کلمات مفرد پرداخته است (الأخضري، ۲۰۰۵: ۳۴).

در سه بخش باقی ماندهٔ کتاب، حازم به موضوع شعر و شیوهٔ سرودن آن پرداخته و این مسأله را در سه مبحث معانی، مبانی و اسلوب مورد بررسی قرار داده است.

حازم در تعریف شعر و بیان عناصر سازندهٔ آن از «فنّ شعر» ارسطو بسیار متأثر است، امّا این تأثیرپذیری از طریق شرح و تحلیل ابن سینا بوده و همانگونه که قبلاً اشاره شد، در این کتاب نامی از ابن رشد نیست. این در حالی است که حازم چهارده بار به کلام ابن سینا و تنها دو بار به سخن فارابی استشهاد می‌کند. او همه جا با عبارات و شیوه‌ای فلسفی از نظریّهٔ شعر سخن می‌گوید.

با وجود آنکه ابن رشد استاد با واسطهٔ حازم قرطاجنی بوده است، امّا معلوم نیست که چرا او در این کتاب مهم به «کتاب الشّعر» ابن رشد که تلخیصی از «فنّ شعر» ارسطو

Archive of SID

www.SID.ir

است و او در آن کوشیده تا اقوال ارسطو را بر شعر عربی منطبق کند (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۰۹) ، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و به جای آن، همه جا از عبارات و حتّی مثال‌های ابن سینا استفاده می‌کند. به گفتهٔ مصحح و محقّق کتاب «منهاج البلغاء»، این امر شاید به آن دلیل بوده که حازم، ابن رشد را در ترجمهٔ فنّ شعر ارسطو امانت‌دار ندانسته و یا در کتاب او چیزی نیافته که به پیشرفت نقد شعر عربی منتهی شود. شاید همین باعث شده تا او درصدد جبران نقص استادِ استاد خود – ابن رشد – برآید و کتاب منهاج البلغاء را بنویسد. (القرطاجنی، ۱۹۶۶ مقدمهٔ التحقیق: ۱۱۸).

نظریّهٔ محاکات (تقلید)

به نظر افلاطون، شاعران، توانایی نمایاندن حقیقت اشیا را ندارند و کارشان تنها تقلید است: «همهٔ شاعران اعمّ از هومر و دیگران چه در مورد قابلیت انسانی و چه در دیگر موارد، فقط اشباح و سایه‌هایی را به ما می‌نمایانند و از درک قابلیت راستین و دیگر حقایق ناتوانند» (افلاطون، ۱۳۵۷: ۱۲۵۷). به عقیدهٔ او چون تقلید، حاوی هیچ گونه دانشی در مورد موضوع تقلید نیست، بیشتر به یک نوع بازی شبیه است که گاه در قالب نمایشنامه و گاه شعر حماسی خود را نمایان می‌سازد. او تنها اشعاری را می‌پسندد که «مضمونشان ستایش خدایان و تحسین مردان شریف باشد. اگر اشعار دیگر را اعمّ از تراژدی و حماسه به کشور خود راه دهی، عنان اختیار جامعه به دست لذّت و درد خواهد افتاد و قانون و خرد که در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها بهترین فرمانروایانند، از جامعهٔ تو رخت برخواهد بست» (همان: ۱۲۶۷). در همین خصوص باید گفت که تلقّی افلاطون از شعر گونه‌ای تلقی مبتنی بر اخلاق است.

ارسطو امّا، تقلید را از سویی فطری انسان می‌داند که انسان از راه آن، معارف نخستین خود را فرا می‌گیرد و از دیگر سو، آدمی عموماً از تقلید لذّت می‌برد و این بدان سبب است که وی از این راه، چیزی یاد می‌گیرد و یاد گرفتن برای همگان– و نه تنها فلاسفه– لذت بخش است (ارسطو، بی تا: ۷۹) . به نظر می‌آید مراد از تقلید در بیان ارسطو، همان تصویرگری باشد؛ چرا که وی معتقد به حکمت شعری یا همان صناعیات

Archive of SID

www.SID.ir

است. از نگاه وی تقلید که مبنای هنر است به معنای سعی هنرمند در تصویر و محاکات انسان و کردار اوست (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۰۴و۱۱۵-۱۱۶).

محاکات از دیدگاه ابن سینا

با آنکه ارسطو در «فن شعر» تعریفی از محاکات بدست نداده است، ابن سینا تعریف خود را به او نسبت می‌دهد. او در تعریف محاکات می‌گوید: «**المحاكاة هي إيراد مثل الشيء و ليس هو هو**» (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۸۶). همین تعریف ابن سینا را خواجه نصیر، در «اساس الاقتباس» عیناً آورده است: «محاکات ایراد مثل چیزی بود به شرط آنکه هو هو نباشد» (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۹۱).

ابن سینا در شرح و توضیح این تعریف، مثال‌هایی ذکر می‌کند؛ مثلاً تقلید حیوان از صور طبیعی، یا اینکه انسانی خود را به شکل انسان دیگری در آورد یا از دیگری تقلید کند. به نظر او تقلید یا تصنّعی است و یا از روی عادت است، یا با فعل است و یا با گفتار (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۸۶).

ابن سینا از سویی کتاب «فنّ شعر» ارسطو را تنها بر شعر یونانی منطبق می‌داند (حنفی، ۲۰۰۱: ۷۵) و از دیگر سو، موضوع تقلید شده نزد یونانیان را با موضوع تقلید شده نزد عرب از همدیگر جدا می‌سازد. به نظر او، در شعر یونانی بیشتر افعال و احوال تقلید می‌شوند و آنان بر خلاف عرب‌ها خود را به تقلید ذوات مشغول نمی‌داشتند. در مقابل، عرب شعر را به دو منظور می‌سراید؛ یا برای آنکه شعر در جان اثر گذارد و او را به انجام کاری وا دارد و از انجام کار دیگری مانعش شود و یا سرودن شعر تنها به جهت برانگیختن تعجب است. در حالی که یونانیان تنها می‌خواستند با گفتار خود، دیگران را به کاری وادارند و یا از کاری منصرف سازند (همان: ۱۶۹-۱۷۰).

به نظر ابن سینا، زیبایی محاکات در اختراع و غرابتی است که تعجّب انسان را بر انگیزد که این، غایت محاکات نیز هست. بنابراین محاکات با صدق متفاوت است؛ زیرا صدق یا مشهور (شایع) است که کسی به آن نظر ندارد و یا مجهول (ناشناخته) است که به آن التفاتی نیست؛ به همین سبب[در شعر] کلام صدق را باید از حالت عادی

Archive of SID

www.SID.ir

خارج ساخت و چیزی به آن پیوند داد که جان آدمی به آن الفت گیرد (همان: ۱۶۲).

همانطور که ملاحظه می‌شود، ابن سینا کلامی را که به سبب کمّیت یا محتوا، مشهور یا صادق باشد در شعر نمی‌پسندد و غرابت و زیبایی را- اگر چه از راه تحریف سخن پدید آید- ترجیح می‌دهد. این همان چیزی است که ارسطو به آن «قانون ضرورت و احتمال» می‌گوید (الجوزو، ۱۹۸۸: ۹۶).

ابن سینا محاکات را به سه قسم تقسیم می‌کند؛ محاکات تشبیه، محاکات استعاره و محاکات ذوائع. منظور او از ذوائع، استعاره‌هایی است که به سبب کثرت استعمال میان مردمان شایع شده است.

این تقسیم بندی و مثال‌هایی که ابن سینا در مبحث محاکات ذکر می‌کند، نشان می‌دهد که او در این زمینه بسیار از ارسطو دور شده و محاکات را به مسأله‌ای بلاغی تبدیل کرده است.

او آنگاه که از محاکات ساده و مرکّب سخن می‌گوید، به دو تشبیه -یکی تشبیه مفرد به مفرد و دیگری تشبیه تمثیل- استشهاد می‌کند و آنگاه که ظهور و خفای محاکات را مورد بررسی قرار می‌دهد، استعاره‌ای تصریحیّه و استعاره‌ای مکنیّه را شاهد می‌آورد (همان: ۹۶).

به همین ترتیب در محاکات جماد به زنده، استعاره‌ای را به عنوان مثال ذکر می‌کند که در آن «تشخیص» وجود دارد و در محاکاتِ حالت به ماده، از تشبیه حسّی به عقلی بهره می‌گیرد.

ابن سینا از این طریق می‌کوشد تا محاکات مخصوصی را به عرب نسبت دهد که می‌تواند تعجب را برانگیزد و نفس آدمی را تحریک نماید. چنین محاکاتی به نظر او باید نادر، جالب و غریب باشد و «ذات اشیاء» را به تصویر بکشد. چنین محاکاتی نزد ابن سینا بسیار جالب توجه است. اگر چه او در عین حال از محاکات ارسطویی- که تقلید افعال و احوال است و هدفی اخلاقی را دنبال می‌کند- غافل نیست. هرچه باشد، محاکات نزد ابن سینا، به دایرهٔ بلاغت وارد شده و چیزی جز تشبیه و استعاره نیست.

Archive of SID

www.SID.ir

محاکات از دیدگاه حازم قرطاجنی

حازم در کتاب منهاج البلغاء به دنبال آن است تا قوانینی بیشتر از آنچه که یونانیان گذاشته بودند برای محاکات وضع نماید. او درست به مانند ابن سینا میان محاکات عرب و یونان تفاوت می‌نهد و به این نکته اشاره می‌کند که شعر یونان دارای اغراض و اوزان محدودی است و بیشتر شعرشان بر مدار خرافات می‌گردد که البته منظور او از خرافات، داستان‌های نمایشی است.

حازم شعر یونانی را- که به گفتهٔ او مورد توجه حکما بوده- در نمایشنامه، مثل، خرافه و حماسه محدود می‌کند و به مانند ابن سینا محاکات یونان را تنها در افعال- و نه در ذوات- منحصر می‌داند (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۶۸-۶۹).

در مقابل – به نظر او- عرب در حکمت‌ها، امثال، ابداع، استدلال و تبحر در لفظ و معنا، دارای سرمایه‌ای است که اگر ارسطو از آن آگاه بود، برای نظریّهٔ شعر خود قانون‌های بیشتری می‌گذاشت. به گفتهٔ او وجود چنین سرمایه‌ای، سبب شده تا ابن سینا وعده دهد که «دانش محض شعر» را پایه گذاری کند (همان: ۶۹).

به نظر می‌رسد قرطاجنی به دنبال آن است تا وعدهٔ ابن سینا را در کتاب خود محقق سازد (عباس، ۱۹۷۷: ۳۷). تقسیم‌ها و تفریع‌های مبحث محاکات در «منهاج البلغاء» به حدی است که می‌توان گفت: نظریّهٔ محاکات حازم قرطاجنی بیشتر به یک عملیات ریاضی- منطقی شبیه است تا دانش محض شعر (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۰۵).

برای نمونه او محاکات را به اعتبار دو طرف تشبیه، به محاکات موجود به موجود و محاکات موجود به مفروض الوجود تقسیم می‌کند که هر کدام از آن دو ممکن است متجانس یا غیر متجانس باشند. محاکات غیر متجانس هم یا محاکات محسوس به محسوس است، یا محاکات محسوس به غیر محسوس، یا محاکات غیر محسوس به محسوس و یا محاکات غیر محسوس به غیر محسوس است. در همهٔ این موارد در محاکات ممکن است هر دو طرف عادی و یا غیر عادی و یا یک طرف عادی و طرف دیگر غیرعادی باشد (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۹۱).

این تقسیم بندی نشان می‌دهد که حازم نیز به مانند ابن سینا محاکات (تصویر پردازی)

Archive of SID

www.SID.ir

را در دایرهٔ بلاغت وارد ساخته و آن را مرادف با تشبیه دانسته است. او تنها تقسیمات را افزوده و به پیروی از ابن سینا غرابت و برانگیختن شگفتی را در محاکات ضروری می‌داند (همان: ۹۴و۹۶).

فراتر از آن، حازم به اعتبار هدف و غایت، محاکات را به سه قسم تقسیم می‌کند؛ ۱- محاکات تحسین ۲- محاکات تقبیح ۳- محاکات مطابقت که مراد از قسم سوم، نوعی طبع آزمایی و ملاحت است که در آن به منظور ایجاد تعجّب و عبرت، چیزی به مطابق همان چیز تشبیه می‌شود (همان: ۹۲). این تقسیم بندی، درست بر گرفته از تقسیم ابن سینا است و حازم خود به آن تصریح دارد. با این تفاوت که ابن سینا، این اقسام را از انواع تشبیه در محاکات یونان به حساب می‌آورد و حازم آن را از اقسام محاکات عرب می‌داند (ر. ک: ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۷۰-۱۷۱).

خلاصه آنکه حازم قرطاجنی که می‌خواست آرزوی ابن سینا را در پایه‌گذاری دانش محض شعر تحقّق بخشد، تقریباً همان آرای ابن سینا را تکرار کرده است و تنها به عادت اهل منطق و بلاغت، بر تقسیمات مسأله افزوده است که نتیجهٔ آن جز آمیختن دو مبحث تشبیه و محاکات با همدیگر نبوده است (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۰۹). این امر نتیجهٔ آن است که حازم با الهام از ابن سینا خواسته تا نظریّهٔ محاکات را علاوه بر شعر نمایشی- که حکمای یونان به آن نظر داشته‌اند - در انواع دیگری از شعر- به خصوص مدیحه سرایی- تطبیق دهد و به همین دلیل از معنای یونانی آن دور شده و مفاهیم بلاغی، منطقی، نحوی و نقدی را به آن افزوده و در کنار تشبیه قرار داده است.

محاکات که پایه اصلی کتاب فنّ شعر ارسطو است و نزد او عبارت است از تقلید کارهای مردمان در نمایشنامه‌ها (ارسطو، بی تا: ۶۷)، در حکمت سینوی معنای واضح‌تر و کامل‌تری می‌یابد و حازم به پیروی از ابن سینا- و در راستای تحقق وعده او- بر شاخ و برگ آن دو چندان می‌افزاید.

تخییل

قدما و بسیاری از متأخران بر این نکته اتفاق دارند که شعر، کلامی است خیال انگیز

www.SID.ir

(ابن سینا، ۱۹۸۰: ۱۳) با این تفاوت که متأخران وجود وزن و قافیه را هم بر آن افزوده‌اند. خواجه نصیر اهمیّت تخییل در شعر را چنین بیان می‌دارد: «... و نظر منطقی خاصّ است به تخییل و وزن را از آن جهت اعتبار کنند که به وجهی اقتضاء تخییل کند. پس شعر در عرف منطقی، کلام مخیّل است و در عرف متأخّران (از ابن سینا به بعد) ، کلام موزون مقفّی. چه به حسب این عرف، هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی، خواه صادق و خواه کاذب، و اگر همه به مثل توحید خالص یا هذیانات محض باشد، آن را شعر خوانند» (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۷). ظاهر این عبارت حاکی از آن است که متأخّران عنصر خیال را در شعر لازم ندانسته‌اند و شاید به همین جهت است که خواجه تعریف محققان متأخّر (بعد از شیخ الرئیس) را که جامع هر دو معنی است ترجیح داده است: «... و محقّقان متأخّران شعر را حدّی گفته‌اند جامع هر دو معنی بر وجه اتمّ و آن این است که گویند: شعر کلامی است مخیّل، مؤلّف از اقوالی موزون، متساوی و مقفّی» (همان: ۵۸۷).

تخییل از دیدگاه ابن سینا

تخییل از منظر ابن سینا، عبارت است از پاره‌ای امور صرفاً روانی که در اثر شعر پدید می‌آید و تا حد زیادی با آنچه که اهل بلاغت (انشا) می‌نامند مرتبط است. پس ابن سینا تخییل را از مقولهٔ انفعال می‌داند که می‌تواند ناشی از تعجب، تعظیم، اهانت، کوچک شمردن و یا نشاط باشد. البته بی آنکه هدف اصلی از گفتاری که منجر به آن می‌گردد، ایجاد اعتقادی باشد (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۲، ۲۹، ۶۹). به این ترتیب ابن سینا به صراحت به این نکته اشاره می‌کند که تخییل، انفعالی نفسانی است نه فکری و خصوصیتش آن است که بی اندیشه و اختیار در قالب انبساط و انقباض نمایان می‌شود. به عبارتی تخییل در نگاه ابن سینا انفعالی ناخود آگاه به شمار می‌آید (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۱۸).

ابن سینا از بیان تفاوت میان تخییل و تصدیق غفلت نمی‌کند و می‌گوید: «تخییل اذعان به تعجب و لذت بردن از خود گفتار است بر خلاف تصدیق که اذعان به مضمون سخن است» (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۲۲). بر پایهٔ این گفتار، انفعال به نظر ابن سینا در دو دایره

Archive of SID

www.SID.ir

خلاصه می‌شود؛ دایرهٔ تعجب و دایرهٔ احساس لذت و این دو از خود سخن و صیغهٔ کلمات ناشی می‌شوند. نظر ابن سینا در این مسأله تا حدی به مکتب لفظ گرای جاحظ شبیه است (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۱۸). از کلام ابن سینا می‌توان چنین برداشت نمود که از سویی تخییل را مهمترین عنصر شعری می‌داند و از دیگر سوی به پیروی از ارسطو، معتقد است که امور شگفت آور و محاکات هر دو موجب احساس لذّتند. با این تفاوت که در نظر ارسطو حادثه سبب دهشت می‌گردد و یک امر شگفت آور به آن دلیل لذت ایجاد می‌کند که غیر معقول است. لذّت حاصل از محاکات هم به آن دلیل است که بیننده تصاویر و رنگ‌های زیبا و جالب را مشاهده می‌کند (ارسطو، بی تا: ۷۹). امّا در نظر ابن سینا شکل و صیغهٔ گفتار همزمان، هم تعجب را بر می‌انگیزد و هم لذّت ایجاد می‌کند (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۱۸).

در فلسفهٔ ابن سینا عناصر تخییل چهار چیز است:

۱- وزن، که عبارت است از عدد زمان‌های گفتار بر وجهی ایقاعی یا نزدیک به آن.

۲- لفظ که ابن سینا از آن با عنوان «امور متعلق به کلام مسموع» یاد می‌کند.

۳- معنی که ابن سینا از آن با عنوان «امور متعلق به مفهوم» یاد می‌کند.

۴- امور متعلّق به مسموع و مفهوم[۷] که احتمالاً منظور او از این امور، آرایه‌های لفظی بدیعی و غرابت معنی و فصاحت کلمات است (همان: ۱۱۹). زیرا او در توضیح این عناصر می‌گوید: «اعجاب به مسموع یا مفهوم، یا ناشی از فصاحت لفظ است، یا ناشی از غرابت معنی بدون رعایت صنعتی دیگر و یا ناشی از چیزی در لفظ و معنی چون سجع، مشاکله، ترصیع، قلب و مانند آن» (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۶۱).

ابن سینا در کنار عناصر تخییل به راه‌های آن هم اشاره می‌کند و آن را در سه مورد منحصر می‌داند؛ لحن، خود سخن خیال انگیز و وزن که گاه هر سه با هم گرد آیند و گاه تنها سخن خیال انگیز و وزن جمع شوند که این دو برای «شعر بودنِ» کلام کافیند (همان: ۱۶۸). آنگونه که ملاحظه می‌شود، عناصر و راه‌های تخییل در عبارات ابن سینا بسیار به هم شبیه‌اند؛ زیرا اوّلاً وزن در هر دو مشترک است و ثانیاً کلام مسموع و لحن به همدیگر نزدیکند. از سویی کلام مخیّل در راه‌های تخییل، با مفهوم و آرایه‌های

Archive of SID

www.SID.ir

بدیعی در عناصر آن، بی ارتباط نیست.

تخییل از دیدگاه حازم قرطاجنی

تعریف حازم از تخییل نشان می‌دهد که او تا چه اندازه در این زمینه از ابن سینا تأثیر پذیرفته است. وی در تعریف تخییل می‌گوید: «**و التّخییل أن تمثّل لسامع من لفظ الشّاعر الـمخیّل أو معانیه أو أسلوبه أو نظامه و تقوم في خیاله صورة أو صور ینفعل لتخیّلها و تصوّرها أو تصوّر شيء آخر بها انفعالاً من غیر رویّة إلی جهة الانبساط أو الانقباض**» (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۸۹).

این تعریف از سویی تخییل را – به مانند ابن سینا– انفعالی نفسانی می‌داند که در قالب انبساط و یا انقباض، بی اندیشه و اختیار ظاهر می‌شود و از دیگر سو عناصر اشاره شده در کلام ابن سینا به نوعی در آن موجود است.

حازم به پیروی از ابن سینا، محاکات را راهی برای تخییل می‌داند. به این معنی که گفتار با دلالت بر خواص امور، صورت‌ها و هیأت‌های آن امور را در خاطر مخاطب جایگزین می‌کند و تصویرهایی خیالی از آن و یا حتی اموری دیگر ایجاد می‌نماید (همان: ۹۷).

او همچنین فکر ایجاد تعجب در تخییل را از ابن سینا گرفته است، اگر چه با شیوه‌ای متفاوت آن را توجیه می‌کند.

همانگونه که اشاره شد ابن سینا اذعان و انفعال به تعجّب را در خود تخییل می‌بیند و معتقد است که محاکات سبب نوعی تعجب می‌شود. از طرفی او تخییل ابداعی و بی‌سابقه را می‌پسندد. در مقابل، به نظر حازم، اگر سخن به گونه‌ای سوق داده شود که به ایجاد شگفتی بینجامد، تخییل را در نفس آدمی زیباتر می‌کند و تعجب هنگامی برانگیخته می‌شود که شاعر، لطایفی از کلام بدست دهد که کمتر کسی به آن راه یافته باشد (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۳۷).

خلاصه آنکه، به نظر ابن سینا، ایجاد تعجّب نتیجهٔ محاکات است و محاکات سرانجام به تخییل می‌انجامد و به نظر حازم، ایجاد تعجب، تخییل را زیبا می‌کند و بی آنکه با وجوه آن ارتباطی داشته باشد، غرابت و نوآوری را به آن می‌افزاید.

Archive of SID

www.SID.ir

وزن از دیدگاه ابن سینا

با آنکه ابن سینا نظریّهٔ شعر را بیشتر از کتاب فنّ شعر ارسطو گرفته است، در تعریف وزن، تابع فارابی است. گفتار ابن سینا در فنّ شعر در این زمینه اندکی مبهم است، امّا خواجه نصیر که از شارحان حکمت سینوی به شمار می‌آید، این مطلب را با تفصیل و توضیح بیان کرده است؛ «... و کلام موزون به اشتراک اسم، بر دو معنی افتد؛ یکی حقیقی و آن قولی بود که حروف ملفوظ او را به حسب حرکات و سکنات عددی ایقاعی باشد و دوم مجازی و آن هیأتی بود سخن را از جهت تساوی اقوال... و مراد اهل این روزگار به موزون معنی اوّل است تنها و مراد قدما هر دو معنی بر هم بوده است و معنی متساوی آن بود که ارکان قول که آن را عروضیان افاعیل خوانند در همهٔ اقوال مشابه بود و به عدد متساوی» (طوسی، ۱۳۶۱: ۵۸۶).

بر اساس این توضیح، می‌توان فهمید که تعریف ابن سینا از وزن که آن را به داشتن عدد ایقاعی تعبیر کرده است جدای از تعریف قدما است.

اگر چه ابن سینا هم چون فارابی معتقد است که وزن به موسیقی و عروض اختصاص دارد، امّا او به این موضوع با دقت بیشتری نگاه کرده و می‌گوید: نگاه موسیقی دان به وزن، نگاهی تحقیقی و کلی است، در حالی که نگاه دانای به علم عروض به آن، نگاهی جزئی و کاربردی است (ابن سینا، ۱۹۷۳: ۱۶۱).

به نظر ابن سینا، اغراض شعری نزد یونانیان محدود بوده و هر غرض شعری نزد آنان وزن به خصوصی داشته است. هر کدام از این اوزان خاصّ هم نزد آنان به نامی مشهور بوده است. او سپس صفات وزن‌های شعر یونانی را از نظر طول، غرض مناسب آن و آهنگ شعر مورد بررسی قرار می‌دهد (همان: ۱۶۵).

وزن از دیدگاه حازم قرطاجنی

حازم در بیان مسائل مربوط به وزن هم کاملاً از ابن سینا متأثر است. او در مبحث اغراض شعر یونان به صراحت از ابن سینا نام می‌برد و عبارت کتاب شفای او را نقل می‌کند. پس از آن به صفات اوزان مختلف شعری می‌پردازد و از اوزان مناسب

Archive of SID

www.SID.ir

هر غرض سخن می‌گوید.

حازم در منهاج البلغای خود سعی می‌کند تا مفاهیم مطرح شده در کتاب شفا را گسترش دهد؛ امّا در واقع می‌توان گفت که او در این زمینه توفیق چندانی نیافته و تلاش او به مبالغه و ابهام انجامیده است.

به نظر حازم با تتبع در گفتار شاعران، می‌توان به این نتیجه رسید که هر کدام از وزن‌های شعری با گونه و شیوهٔ خاصی از کلام متناسب است. بدیهی است که او، این نظریّه را از ابن سینا گرفته است. حازم در راستای بسط این سخن به تفصیل از بحور شعری مختلف سخن می‌گوید (ر. ک: القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۲۰۵و ۲۶۸-۲۶۹).

به نظر او، بحور شعری در تناسب با موضوعات مختلف و ظرفیت پذیرش مضمون، درجات مختلفی دارند. اگر چه او برای تشخیص این درجات مقیاس خاصی بدست نداده است. بالاترین درجه، خاصّ دو بحر طویل و بسیط است. این دو وزن، از فخامت و استحکام برخوردارند و به همین دلیل برای اغراض جدی- مانند فخر- مناسبند.

در درجهٔ دوم دو بحر وافر و کامل قرار دارند. به عقیدهٔ حازم شاعر در بحر وافر، مجال فراخ‌تری برای بیان معنی دارد و این، به دلیل روان بودن و استوار بودن این بحر است. امّا حازم از صفات بحر وافر سخنی نمی‌گوید.

در درجهٔ سوم بحر خفیف قرار دارد که استوار و زیبا است و بعد از آن باید دو بحر مدید و رمل را ذکر کرد که دارای نرمی و ضعف و سستی‌اند. مدید بحری زیبا و رمل، بحری آسان است و به ندرت کلامی قوی، در قالب این دو بحر به نظم در آید. او برای دو بحر مدید و رمل، صفات دیگری چون نرمی، رقیق بودن و لطف ذکر می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که چنین اوزانی برای بیان حزن و اندوه مناسبند و به همین دلیل برای موضوعاتی چون رثا بیشتر به کار می‌روند.

جایگاه صدق و کذب در شعر از دیدگاه ابن سینا

ابن سینا شاید نخستین کسی است که موضوع صدق و کذب را در شعر، مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. به نظر او اذعان و انفعال نفسی در شعر تنها با تخییل در

Archive of SID

www.SID.ir

ارتباط است و ارتباط با صدق و کذب ندارد (ابن سینا، ۱۹۸۰: ۱۲-۱۳) و در بسیاری از مواقع کلام سبب انفعال می‌شود بی آنکه تصدیقی ایجاد نماید.

چنین به نظر می‌رسد که تخییل و محاکات به نظر ابن سینا به کذب نزدیکتر است تا به صدق (ر. ک: ابن سینا، ۱۹۸۳: ۴۶۳). این دو از سویی، مانند صدق نیستند و از دیگر سو، نوعی انحراف از حالت عادی به شمار می‌آیند به این معنی که ترکیبی هستند از صدق و کذب. به علاوه تخییل، مانع آن می‌شود که آدمی تصدیق را احساس کند (الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۶۷ و آل یاسین، ۱۹۸۳: ۱۴۱).

بنابراین ابن سینا در بیان نظریّهٔ شعر به صدق و کذب کلام التفات چندانی ندارد. مهم آن است که خیال، آدمی را به دنیای دیگری ببرد که همهٔ آن و یا دست کم قسمتی از آن تازه و بی نظیر باشد. این قضیّه آنجا که ابن سینا امور فکر و انفعالی و به عبارتی برهان و شعر را از همدیگر جدا می‌کند به وضوح نمایان است (ابن سینا، ۱۹۸۰: ۱۳و۱۹۸۳: ۴۶۳).

به نظر ابن سینا، محاکات، چه صادق باشد و چه کاذب، موجب تحریک نفس می‌شود. اگر چه محاکات صادق در تحریک نفس تواناتر است. از طرفی این سخن ابن سینا را نباید از نظر دور داشت که «النّاس أطوع للتّخییل منهم للتّصدیق»؛ به این معنی که مردمان را تخییل بیشتر از تصدیق تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر منظور از تصدیق در این عبارت، تصدیق بی تخییل باشد- که همینطور هم هست- آنگاه می‌توان میان این دو سخن از ابن سینا توافق برقرار کرد. به طور کلی تخییل اثرگذارتر از تصدیق است امّا در میان اقسام تخییل، تخییلی تواناتر است که صادق هم باشد. بر این اساس نمی‌توان ابن سینا را از جمله کسانی دانست که می‌گویند«أحسن الشّعر أکذبه...» (ر. ک: الجوزو، ۱۹۸۸: ۱۶۷).

جایگاه صدق و کذب در شعر از دیدگاه حازم قرطاجنی

حازم به عادت خود در کتاب منهاج البلغاء، برای این مسأله هم تقسیمات فراوانی پدید آورده است. او به اقتضای میانه روی، کوتاهی و افراط در گفتار، از انواع صدق و کذب، اغراض شعری زیادی به دست آورده است. او با الهام از آرای ابن سینا در کتاب شفا، وقوع گفتار صادق در شعر را به اثبات رسانده است تا به این وسیله این شبهه را که

www.SID.ir

می‌گوید شعر جز سخنان کاذب نیست، از اذهان بزداید. او نیز به مانند ابن سینا تخییل را عنصر اساسی شعر می‌داند. کار شاعر ترکیب مناسب الفاظ و محاکات زیباست و صدق یا کذب هیچکدام شرط وجود تخییل در شعر نیستند. بنابراین حازم در این زمینه کاملا پیرو ابن سینا به حساب می‌آید (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۸۱-۸۳).

نتیجه

حازم قرطاجنی هرچند در محیطی متأثّر از فلسفهٔ ابن رشد پرورش یافته و با یک واسطه شاگرد ابن رشد به حساب می‌آید، امّا در تبیین و توضیح نظریّهٔ شعر عربی، کاملاً متأثر از ابن سینا است. او به پیروی از ابن سینا نظریّهٔ محاکات ارسطو را گسترش داده و با تطبیق در شعر عربی با ایجاد تقسیمات متعدّد به آن صبغه‌ای کاملاً بلاغی می‌بخشد. او در کتاب منهاج البلغاء به دنبال عملی کردن وعدهٔ ابن سینا در پایه گذاری دانش محض شعر است.

ابن سینا و حازم، تخییل را مهمترین عنصر شعر می‌دانند. تخییل از مقولهٔ انفعال است و با تفکر و اندیشه میانه‌ای ندارد. هر دوی آنها در تخییل به چهار عنصر تقریباً یکسان اشاره می‌کنند؛ لفظ، معنی، وزن و امور متعلق به مسموع و مفهوم.

در سخن از وزن و تعریف آن نیز، حازم پس از نقل عبارات ابن سینا، به دنبال گسترش این باب است. بحور شعری هر کدام با اغراض خاصّی از سخن متناسب هستند. بر پایهٔ این نظرِ ابن سینا، حازم بحور شعری مختلف را درجه بندی کرده و برای هر کدام صفات خاصّی بر می‌شمارد.

به نظر ابن سینا تخییل، بیشتر از تصدیق در نفس آدمی مؤثّر است و به همین دلیل، در شعر التفات چندانی به صدق نیست. به این معنی که گاه، در تخییل و محاکات، با آمیخته‌ای از صدق و کذب روبرو می‌شویم، امّا این بدان معنی نیست که ابن سینا، از طرفداران «أحسن الشّعر أکذبه» باشد. این اندیشه از آنجا ناشی می‌شود که در فلسفهٔ ابن سینا تفکر و انفعال و یا برهان و شعر، جدای از همدیگرند. همین اندیشه عیناً به کتاب منهاج البلغاء راه یافته و حازم بر این اساس، تقسیمات متعددی از اغراض شعری صادق و کاذب پدید آورده است.

Archive of SID

www.SID.ir

پی‌نوشت‌ها

۱ - ابوالعلاء زهربن عبدالملک بن زهر فرزند ابومروان مذکور. در طب و نیز در ادب و حدیث بارع و بدربار بنی عباد در اشبیلیه صاحب مکانتی شامخ بوده است. او راست: کتاب الخواص، کتاب الادویة المفردة، کتاب الایضاح بشواهد الافتضاح، حل شکوک الرازي علی کتاب جالینوس، کتاب المجرّبات، مقالة في الرّد علی أبي علي بن سینا. وفات او به سال۵۲۵ هـ. ق بوده است.

۲ - ابوالعباس احمدبن عبدالرحمن بن محمدبن سعیدبن حریث بن عاصم لخمی، ملقب به قاضی الجماعة. مولد او بقرطبه به سال ۵۱۳ هـ.ق . و در بسیاری از علوم زمان مانند اصول و کلام و طب و حساب و هندسه و حدیث و نحو بصیرت داشت و در نظم و نثر بارع بود. چندی قضای فاس و جز آن راند و در ۵۹۲ باشبیلیه درگذشت.

۳ - ابراهیم بن موسی بن محمد اللخمی الشاطبی ثم الغرناطی مکنی به ابواسحاق، اصولی و مفسر و فقیه و محدث و لغوی بود. وی در سال ۷۹۰ ق درگذشت.

٤ - ابوالقاسم احمد بن محمّد طرسوسی متولّد ۵۵۰ هـ و متوفای ۶۲۲ هـ از ابن حبیش، ابن البرّاء و بوصیری کسب علم کرد. در ادبیات، زبان عربی و طب سر آمد بود و مردمان زیادی در محضر او کسب علم کردند (ر. ک: السّیوطی، ج۱، ص۳۶۳).

٥ - احمد بن هلال عروضی متوفّای ۶۴۰ هـ اهل الجزایر که در شهر مرسیه به آموزش ادب و نحو پرداخت (ابن الأبّار، ج۱، ص۱۲۹) .

٦ - عمر بن محمّد بن عبد الله شلوبین، متولّد ۵۶۲ هـ و متوفّای ۶۴۵ هـ از بزرگان نحو و پیشوای آنان در مشرق و مغرب اسلامی. از ابن بشکوال ادب آموخت و شاگرد ابن رشد بود. حدود ۶۰ سال به تدریس علوم مشغول بود (السّیوطی، ج۲، ص۲۲۴) .

۷ - خواجه نصیر الدّین طوسی عینا کلام ابن سینا را در اساس الاقتباس نقل می‌کند: اموری که اقتضاء تخییل کند در قول، چهار چیز بود؛ عدد زمان‌های قول بر وجهی ایقاعی یا نزدیک به آن و آن وزن بود. آنچه مسموع بود از قول یعنی الفاظ. آنچه مفهوم بود از او یعنی معانی. اموری که متعلق بود به هر دو به هم (طوسی، ص۵۸۸) .

منابع

آل یاسین، جعفر، **المنطق السّینوي عرض و دراسة للنظریّة المنطقیّة عند ابن سینا**، بیروت،

Archive of SID

www.SID.ir

دار الآفاق الجديدة، ۱۹۸۳م.

ابن الأبار، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله القضاعي الأندلسي، **التّكملة لكتاب الصلّة**، القاهرة، نشر عزت العطار الـحسني، ۱۹۵۶م.

ابن سينا، الشّيخ الرّئيس أبوعلي، **الإشارات و التّنبيهات**، ج۱، مع شرح نصير الدّين الطوسي، تحقيق سليمان دنيا، مصر، دار المعارف، ۱۹۸۳م.

ـــــــــــــ ، **عيون الحكمة**، حقّقه و قدّم له عبد الرّحمن بدوي، بيروت، دار القلم، ۱۹۸۰م.

ـــــــــــــ ، **فنّ الشّعر من كتاب الشّفا**، در ضمن كتاب فنّ شعر ارسطو، ترجمهٔ عبدالرّحمن بدوی، بيروت، ۱۹۷۳م.

الأخضری، فرحات، **نظرية الـمحاكاة عند حازم القرطاجني**، مذكرة مقدمة لنيل درجة الماجستير، الجزائر، جامعة الحاج لخضر، ۲۰۰۵م.

ارسطو، **فنّ الشعر**، ترجمه از يونانی و تقديم و تعليق إبراهيم حمادة، مصر، مكتبة الانجلو المصريه، لا.ت.

افلاطون، **دورهٔ آثار، ج۴ جمهوری**، ترجمهٔ محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷ش.

الجوزو، مصطفى، **نظريّات الشعر عند العرب**، بيروت، دار الطليعة، ج۱، ۱۹۸۸م.

حنفی، حسن، **من النقل إلى الإبداع**، القاهرة، دار قباء، ج۳، ۲۰۰۱.

رنان، ارنست، **ابن رشد و الرشدية**، ترجمهٔ عادل زعيتر، القاهرة، ۱۹۵۷م.

الزركلی، خير الدّين، **الأعلام**، بيروت، دار العلم للملايين، ج۲، ۲۰۰۲م.

زرّين كوب، عبد الحسين، **ارسطو و فن شعر**، تهران، امير كبير، ۱۳۵۷ش.

السّيوطی، عبد الرحمن، **بغية الوعاة في أخبار النحاة**، تحقيق محمد أبوالفضل إبراهيم، مصر، مطبعة عيسى البابي الحلبي و شركاؤه، ۱۹۶۵م.

طوسی، خواجه نصير الدّين محمد بن محمد بن الحسن، **أساس الاقتباس**، تصحيح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.

عباس، احسان، **ملامح يونانية في الأدب العربي**، بيروت، الموسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۷۷م.

الفيروزآبادی، محمّد بن يعقوب، **البلغة في تراجم أئمّة النحو و اللغة**، الكويت، جمعية إحياء التراث الإسلامی، ۱۴۰۷ق.

القرطاجنی، أبوالحسن حازم، **منهاج البلغاء و سراج الأدباء**، تحقيق محمد الحبيب بن الـخوجة، تونس، دار الكتب الشرقية، ۱۹۶۶م.

Archive of SID

www.SID.ir